

## ناسیونالیسم و توجیه رمانتیک مرزهای سیاسی

### بر اساس هویت فرهنگی

سیدمحمدعلی تقوی (دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسنده مسئول)

smataghavi@um.ac.ir

نسبیه نوری (دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گرایش اندیشه‌های سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

nasibe.noori@yahoo.com

### چکیده

مفهوم مرز در علوم سیاسی نماد عینیت‌یافته مقوله سرزمین به‌مثابه یکی از چهار عامل تشکیل‌دهنده دولت است. ادعای تفکیک و مرزبندی سرزمینی مبتنی بر اصل حقوقی حق تعیین سرنوشت است که برآیند آن، تعیین مرز خودی و غیرخودی از بُعد سیاسی و متمایز ساختن عنصر جمعیت (ملت) است. یک پرسش اساسی در سیاست همواره آن بوده که چه دلیلی برای پذیرش خطوط مرزی وجود دارد و چرا باید خط مرزی «الف» را به جای «ب» پذیرفت؟ این پرسش از آن جهت حائز اهمیت ویژه‌ای است که منازعات بی‌پایانی در طول تاریخ بشر بر سر مرزها به وقوع پیوسته است و همچنان ادامه دارد. مکاتب سیاسی مختلف پاسخ‌های متفاوتی به این پرسش داده‌اند. ناسیونالیست‌ها با پذیرش دولت سرزمینی بر نقش قومیت و فرهنگ در امر مرزبندی واحدهای ملی تأکید می‌کنند، درحالی‌که جهان‌گرایان به اتکای انسانیت مشترک، کل جامعه بشری را یک واحد سیاسی می‌دانند که نظمی فراسوی مرزبندی‌های ملی را تأسیس می‌کند. تأکید بر گوهر انسانی جهان‌شمول و مشترک از سوی جهان‌وطن‌گراها، چالش بزرگی است که در برابر تأکید بر مرز گذاری از سوی ناسیونالیست‌ها قرار می‌گیرد. یوهان هررد یکی از نخستین و مهم‌ترین اندیشمندان ناسیونالیسم است در این پژوهش عمدتاً به بررسی دیدگاه وی پرداخته می‌شود. پرسش پژوهش آن است که ناسیونالیسم آن‌گونه که هررد به نظریه پردازی در باب آن می‌پردازد بر اساس کدام توجیه به متمایز کردن مردم در قالب ملت‌ها می‌پردازد؟ این توجیه وجهی نظری دارد، یعنی ناسیونالیسم آن را قانع‌کننده می‌یابد و نیز پیامدهایی هنجاری دارد، بدین معنا که بر اساس آن، ناسیونالیست‌ها برخی مرزبندی‌ها را صحیح و برخی را غیر صحیح دانسته و خواهان تغییر نوع دوم مرزها می‌شوند. فرضیه مقاله آن است که ناسیونالیسم هررد در

چارچوب مکتب رمانتیسیسم، هویت منحصر به فرد فرهنگی را توجیه‌کننده وجود ملت به عنوان واحد اساسی سیاسی جامعه بشری و مبنای مرزبندی سیاسی می‌داند.

**واژه‌های کلیدی:** مرز سرزمینی، توجیه هنجاری، ناسیونالیسم، هویت فرهنگی.

## ۱ مقدمه

مفهوم مرز در علوم سیاسی نماد عینیت یافته مقوله سرزمین به مثابه یکی از چهار عامل تشکیل دهنده مفهوم دولت است. طبق بیان سنتی در دانش حقوق و روابط بین‌الملل، دولت از چهار عنصر مردم، سرزمین، حکومت و حاکمیت تشکیل شده است. جمعیت و سرزمین نمایانگر پایگاه فیزیکی و زیرساخت عینی دولت‌اند؛ و نهادها و سازمان‌های دولتی اعم از قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی مظاهر حکومت و قدرت سیاسی تلقی می‌شوند. همچنین حاکمیت به معنای نفی هرگونه قدرت و اقتدار خارجی، دولت را به عنوان بالاترین مرجع تصمیم‌گیری داخلی، مشروعیت تام می‌بخشد (Abde, khodae, 2014: 102).

عنصر سرزمین با حدود مرز مشخص و قانونی و محدود ساختن حاکمیت به حدود آن محصول قرارداد وستفالی است. ادعای جدایی و تفکیک سرزمینی مبتنی بر اصل حقوقی حق تعیین سرنوشت است، بدین معنا که مردم ساکن در یک سرزمین حق دارند آزادانه نظام سیاسی حاکم بر آن سرزمین را تعیین کنند (Ebrahimgol & Karimi, 2015: 2). برآیند این تفکیک سرزمینی، متمایز ساختن عنصر جمعیت (مردم) نیز بوده است، بدین معنا که یک ملت را از دیگر ملتها متمایز کرده و در تعیین مرز خودی و غیرخودی نقش اساسی ایفا می‌کند. در حقیقت، درخواست خودمختاری ملی (حق تعیین سرنوشت) به معنی یگانه‌ساختن جامعه با دولت به وسیله تأمین دولت سرزمینی خاص برای هر ملت (جمعیت) یکتاست. این در حالی است که جهان‌گرایان به اتکای انسانیت مشترک، نظمی را می‌پذیرند که فراسوی مرز گذاری‌های ملی باشد. به عبارتی، بنا به ماهیت مشترک انسانی، کل جامعه بشری به عنوان یک واحد سیاسی جهانی معرفی می‌گردد. این تفکر جهان‌وطن‌گرایانه، با تأکید بر ارزش‌ها و اصول اخلاقی مشترک بشری، انسانیت را مبنای ایجاد جهانی فارغ از مرزهای قومی، نژادی، ملی، ایدئولوژیکی و تفاوت‌های مختلف می‌داند. جهان‌وطن‌گراها بر ایجاد صورت‌های جدید حکومت در شکل جهانی تأکید داشته و از واحدهای سیاسی دولت ملی فراتر می‌روند (Zargar, 2007: 627)؛ اما ناسیونالیست‌ها با پذیرش دولت سرزمینی بر نقش قومیت و فرهنگ در امر مرزبندی تأکید می‌کنند و معتقدند به تناسب فرهنگ‌های گوناگون جوامع بشری، باید واحد ملی ایجاد کرد. به عبارتی، دولت

سرزمینی به مثابه اصلی‌ترین واحد از حیث چگونگی شکل‌گیری و فرایند تکوین، تحت تأثیر هویت‌های فرهنگی است و معتقدند فقط به این شیوه است که ملت می‌تواند خود متمایز و ارزش‌های درونی حقیقی‌اش را تحقق بخشد؛ بنابراین تأکید بر گوهر انسانی جهان‌شمول و مشترک از سوی جهان‌وطن‌گراها، و رای مرزهای فرهنگی و سیاسی، چالش بزرگی است که در برابر تأکید بر مرزگذاری از سوی ناسیونالیست‌ها قرار می‌گیرد. عقیده ناسیونالیسم و تأکید بر واحدهای سیاسی منطبق بر واحد فرهنگی دارای پیامدهای هنجارین است، بدان معنا که به ارزیابی و درست یا نادرست و پسندیده یا ناپسند بودن مرزبندی‌های موجود نیز می‌پردازد. لذا، این پژوهش نقطه تمرکز خود را بر روی توجیه هنجاری مرزبندی‌های سرزمینی از منظر قرائت هر دو از ناسیونالیسم قرار داده است. پرسش پژوهش آن است که ناسیونالیسم با کدام توجیه هنجاری اقدام به تأیید مرزبندی سرزمینی و متمایز کردن مردم در قالب ملت‌ها از یکدیگر می‌کند؟ فرضیه مقاله آن است که ناسیونالیست‌ها در چارچوب مکتب رمانتیسیم، هویت منحصر به فرد فرهنگی را توجیه‌کننده وجود ملت به‌عنوان واحد اساسی سیاسی جامعه بشری می‌دانند. روش پژوهش کیفی است که از طریق تفسیر متن و با بررسی منابع کتابخانه‌ای صورت گرفته است.

در این پژوهش ابتدا به معرفی تعدادی از منابع مکتوب مرتبط با موضوع مرز پرداخته می‌شود. سپس ذیل مبحث با ارجاع تاریخی به قرارداد وستفاليا، تعریف مرز و تفاوت آن در دولت‌های گذشته و امروز ارائه می‌شود. آنگاه به توضیح مختصر مکتب ناسیونالیسم پرداخته شده و در نهایت آرای یوهان گوتفرد هر دو و یوهان گوتلیب فیخته به‌عنوان مهم‌ترین سخنگویان فلسفی ناسیونالیسم در باب توجیه مرزهای ملی ارائه می‌شود.

## ۲ پیشینه تحقیق

تاکنون مطالعات بسیاری در خصوص مرزها به‌طورکلی یا تفکیک سرزمینی بر مبنای اصل ملت و ملکیت صورت گرفته است. مرور منابع و مطالب مکتوب نشان می‌دهد که این مطالعات دست‌کم در چهار حوزه انجام شده است: ۱- مطالعاتی که به بیان روند شکل‌گیری و تحولات مرزی در بستر تاریخی آن پرداخته است، ۲- مطالعاتی که تنها به معرفی و بیان دیدگاه‌های موجود در خصوص ماهیت و انواع مرز اختصاص یافته است، ۳- مطالعاتی که به تأثیر جهانی شدن بر ماهیت و کارکرد مرزها پرداخته است ۴- مطالعاتی که به بررسی اصالت یا عدم اصالت مرزها در جهان‌بینی اسلامی پرداخته است. در زیر به چند نمونه از هر دسته اشاره می‌شود.

ملکم اندرسون در کتاب *مرز و تشکیل دولت در جهان معاصر* (۱۳۷۹)، به مسأله مرز و دولت‌های مدرن پرداخته است. نویسنده در این کتاب به زمینه‌های تاریخی و تحولات مرزها از دوره امپراتوری روم تا ظهور دولت‌های جدید پرداخته است. وی در این کتاب به نظریه حاکمیت ژان بدن و پدیده ناسیونالیسم به‌عنوان محصول انقلاب فرانسه اشاره می‌کند و آنها را به‌عنوان زمینه‌های تئوریک شکل-گیری مرزهای بین‌المللی در نظر می‌گیرد. در این کتاب همچنین ماهیت و کارکرد مرز، تأثیر جهانی شدن بر مرزها و مسأله مهاجرت مورد بررسی قرار گرفته است.

مرجان بدیعی‌انزدهی و فاطمه‌سادات میراحمدی در مقاله «تحلیل دیدگاه‌ها و موضوعات نوظهور در مطالعات مرز» (۱۳۹۵)، به بررسی مسائل مربوط به مرز و دیدگاه‌های مختلف معطوف به آن پرداخته‌اند. نویسندگان در این پژوهش مدعی هستند که در دیدگاه سنتی، به کارکرد بین‌المللی مرزها و گونه‌شناسی آنها از نظر پیدایش و تطابق با گروه‌های قومی-زبانی یا عوارض طبیعی پرداخته می‌شد؛ اما در دیدگاه جدید مرز خطی قلمداد می‌شود که مقیاس‌های فضایی و اجتماعی متنوعی را از هم جدا می‌کند و مطالعات مرزی نه تنها درباره مرزهای حاکمیت سرزمینی حکومت‌ها، بلکه درباره مرزهای اطراف ملت‌ها، گروه‌ها، مذاهب و نیز افراد صورت می‌گیرد. در این پژوهش‌های جدید، مرز به‌عنوان سازه‌ای اجتماعی در نظر گرفته شده است که به بخشی از متن جغرافیای فرهنگی گسترده‌تر تبدیل شده است که به‌واسطه آنها جهان‌های متقاطع در مجموعه‌های بی‌شمار قرار دارند. نویسندگان با بیان این مطالب نتیجه می‌گیرند که مرزها بیش از آنکه به‌منابۀ خطوط ثابت عمل کنند، به‌عنوان فرایند، گفتمان، سمبل و شبکه عمل می‌کنند و مستلزم دیدگاه سلسله‌مراتبی و چندبعدی هستند.

محمدرضا حافظ‌نیا و همکاران در مقاله «تأثیر جهانی شدن بر ماهیت مرزها» (۱۳۸۹)، تأثیر جهانی شدن بر مرزها را مورد بررسی قرار دادند. نگارندگان این پژوهش معتقدند که مرزها بر خلاف دیدگاه کسانی که از مرگ مرزها صحبت به میان می‌آورند، قدرت خود را در برابر جهانی شدن حفظ کرده و همچنان پابرجا هستند. این نوشتار در سه بُعد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به تحلیل وضعیت مرزها در عصر جهانی شدن می‌پردازد. استدلال این نوشتار در حوزه اقتصادی بر این است که علی‌رغم جهانی شدن اقتصاد، کشورها هنوز بر اساس منافع خود جریان‌های اقتصادی را تنظیم می‌کنند. درباره جهانی شدن سیاست نیز استدلال می‌کنند که کشورها بر اساس منافع ملی خود تصمیم‌گیری می‌کنند. در زمینه فرهنگی نیز به فعال بودن گروه‌های قومی در روند جهانی شدن اشاره شده است. نویسندگان نتیجه می‌گیرند که مرزها تنها به بازتعریف کار ویژه‌ها و نقش‌های خود در این وضعیت جدید پرداخته‌اند.

محمدرفوف حیدری فر در مقاله «جهانی‌شدن و تحول کارکرد مرزها» (۱۳۸۹)، به وضعیت مرزها در عصر جهانی‌شدن می‌پردازد و تغییرات رخ داده در آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. نگارنده استدلال می‌کند که مرزها خطوطی هستند که هویت ما را سامان می‌دهند و ایجادگر مفاهیم تفاوت و دیگربود هستند. همچنین رویه و سازوکاری نهادین هستند تا از آنچه در داخل است حمایت کند و در مقابل هر آنچه از خارج می‌آید مانع ایجاد کند؛ اما جهان پیش رو به سمت دور شدن از سیستم ژئوپلیتیک مدرن می‌رود که مبتنی بر روابط حکومت‌محوری و سرزمین‌محوری است. این مقاله به این مسأله می‌پردازد که رسانه‌های فراملی، بازیگران غیردولتی همانند بنگاه‌های سخن‌پراکنی، اینترنت، ماهواره، فرایندهایی همانند آلودگی هوا و تروریسم مرزها را مخدوش کردند. این مسأله باعث شده است که فضای سیاست جهانی، چندمحوری شود و توسط بازیگران چندگانه از حکومت‌ها تا شرکت‌های فراملی و سازمان‌های بین‌المللی دنبال شود؛ اما این‌ها تنها یک روی سکه هستند؛ چراکه به دلیل حس قلمروخواهی و بار احساسی مکان، دولت‌ها و ملت‌ها نسبت به مرزها و سرزمین‌هایشان به شدت نگران هستند و از آن پاسداری می‌کنند. ایجاد گلوگاه‌ها و فیلترهای شبکه‌های اینترنتی، نصب سنسورها و دوربین‌ها همگی حاکی از کنترل و مدیریت سرزمینی در عصر جهانی‌شدن است. نویسنده در نهایت نتیجه می‌گیرد که مرزها از بین نرفتند و نمی‌روند اما بدون تغییر نیز نبوده‌اند و تقویت شده‌اند.

جعفر سبحانی در مقاله «اسلام و نظریه جهان‌وطنی» (۱۳۶۴) به سنجش ناسیونالیسم از منظر مکتب اسلام پرداخته است. از نگاه نویسنده وحدت عقیده تنها عامل ملیت‌ساز است که منجر به بی‌ارزشی دیگر عوامل همچون زبان، خاک، خون و .... می‌شود. وی معتقد است که اسلام دارای مقیاس‌های کلی و جهانی است؛ زیرا بر اساس فضایل انسانی است و با تعصبات ملی به شدت مبارزه می‌کند. این نظریه بر این مدعا استوار است که تساوی انسان‌ها یک واقعیت آفرینشی و نه یک مصلحت و صلاح‌اندیشی است. به‌طورکلی نویسنده روح ویرانگری و تجاوز به ممالک دیگر را جزو ضروری ناسیونالیسم و ملی‌گرایی دانسته و آن را طرد می‌کند.

محسن خلیجی اسکویی و عبدالکریم ارسطو در مقاله‌ای با عنوان «ملی‌گرایی و وحدت اسلامی، تعامل یا تقابل؟» (۱۳۸۸)، به بررسی دو جریان ملی‌گرایان و اسلام‌گرایان پرداخته‌اند. وحدت‌گرایان اسلامی به ملی‌گرایی به دلیل نقش آن در ایجاد تفرقه بدبین هستند. ملی‌گرایان نیز وحدت اسلامی را به دلیل نادیده گرفتن وفاداری‌ها و منافع ملی و مذهبی ملل مسلمان به نفع تشکیل امت واحد اسلامی مورد انتقاد قرار می‌دهند. این پژوهش با هدف سنجش امکان جمع میان ملی‌گرایی با فراملی‌گرایی (وحدت اسلامی)، با توجه به حیات سیاسی پیامبر و امام علی، تجربه تاریخی ملل اروپایی برای

تشکیل اروپای واحد و دو نظریه هویت جمعی در جامعه‌شناسی و هم‌گرایی در روابط بین‌الملل انجام شده است. نتیجه پژوهش این است که ناسیونالیسم سوغات استعمار است که منجر به جدایی ملل مسلمان از همدیگر و سیاست تفوق‌طلبانه آنها نسبت به یکدیگر شده است. این در حالی است که وحدت‌گرایان اسلامی با رد هرگونه برتری‌جویی، ناسازگاری و پاک‌سازی نژادی مدافع آن نوع از ملی‌گرایی هستند که به همبستگی و روابط دوستانه با دیگر کشورها بیانجامد.

### ۳ مرز، میراث قرارداد وستفالی

انسان برای مشخص ساختن محیط پیرامون خود، آن‌گونه که با گستره فعالیت همسایه تداخل پیدا نکند، ناچار به تعیین خطوطی است. گونه گسترش‌یافته این مفهوم، خطی است که بخش پایانی گستره فعالیت یک ملت را مشخص می‌سازد و جنبه‌ای سیاسی پیدا می‌کند که مرز خوانده می‌شود (Ghasri, 2011: 85)؛ بنابراین در تعریف مرزها گفته می‌شود، خطوطی اعتباری و قراردادی هستند که به منظور تحدید حدود واحدهای سیاسی بر روی زمین مشخص می‌شوند (Zarghani, Aazami & Lotfi, 2013: 84). درواقع، مرزهای سیاسی مهم‌ترین عامل تشخیص و جدایی یک واحد متشکل سیاسی از واحدهای دیگر هستند (Badiee azandahi, Ahmadi firoozjani & Ansarizade, 2013: 292) که حدود بیرونی قلمرو سرزمین تحت حاکمیت یک دولت ملی را مشخص می‌کنند. به عقیده پیتیر تیلور، مرز مفهومی از بیرون به درون است و خط مشخصی است که جدایی را نشان می‌دهد (Hafeznia & Rahimi, 2005: 1).

قبل از دوران وستفالی، دولت‌ها با خطوط مرزی از یکدیگر تفکیک نمی‌شدند، بلکه با سرحدات یا نواحی مرزی از هم بازشناخته می‌شدند. در آن زمان منطقه پهناوری را که فاصل میان دو امپراتوری بود، منطقه سرحدی می‌خواندند؛ یعنی برای انسان روزگار گذشته انتهای قلمرو، سرحد بود. پیتیر تیلور به نقل از کریستف برای تفاوت دو مفهوم سرحد و مرز به ریشه واژه‌های هر یک توجه می‌کند. سرحد (frontier) از ایده «حد جلویی» یا «حد بیرونی» (in front) ریشه گرفته و مرز (boundary) از مفهوم «محدوده» - bounds آمده است که محدوده سرزمینی را می‌رساند. به این ترتیب سرحد حالت نگاه به بیرون را دارد و مرز حالت نگاه به درون (Mojtahedzade, 1997: 37). میرحیدر نیز معتقد است که در گذشته مفهوم مرز با آنچه امروزه از آن برداشت می‌شود تفاوت داشته است. در آن زمان سرحد به منطقه پهناوری که حد فاصل دو امپراتوری بود، گفته می‌شد. این‌گونه مناطق معمولاً به‌طور تصادفی به وجود می‌آمدند و تصمیم و موافقت قبلی حکومت‌ها مبنای تشکیل آنها نبود. معمولاً

سرحد به معنای آخرین حد پیشروی یک امپراتوری در نواحی اطراف خود بوده است ( Mirhaidar, 2001:162)؛ بنابراین سرحدات نواحی سیاسی-جغرافیایی بودند که در ماورای قلمرو یکپارچه یک واحد سیاسی قرار داشتند و لزوماً تفکیک‌کننده دولت‌ها نبودند.

با قرارداد وستفالی در ۱۶۴۸، منطقه سرحد که گستره وسیعی را در بر می‌گرفت، جای خودش را به مرز داد و مرزها تعیین‌کننده حدود و قلمرو حاکمیت و مالکیت یک دولت یا نظام سیاسی شدند و کشورها و دولت‌ها را از یکدیگر متمایز ساختند. بر اساس این قرارداد، قدرت‌های اروپایی متعهد شدند که به قلمرو سرزمینی یکدیگر احترام گذاشته و هر پادشاهی در محدوده مرزهای خود دارای حق حاکمیت مطلق شد. متخصصان علوم سیاسی با در نظر گرفتن این ملاحظات، درباره سرزمین به‌عنوان یکی از عناصر تشکیل‌دهنده دولت می‌گویند: سرزمین فضایی جغرافیایی است که با مرزهای معینی محدود شده و در آن قدرت و حاکمیت دولت اعمال می‌شود ( Jalaeppoor & Taymoori, 2013: 628).

در تکمیل مبحث مرز باید اشاره‌ای به دو کارکرد اصلی آن داشت: ۱- کارکرد جداکنندگی که منجر به جدایی میان دو نظام سیاسی، دو حاکمیت، دو فرهنگ و دو ملت می‌شود. ۲- کارکرد یکپارچه‌سازی که در آن مرز به‌مثابه چارچوب‌ساز فضایی برای آمیختگی و یکسان‌سازی ملت درون آن عمل می‌کند (Khalili, 2011: 20). مطابق با کارکرد یکپارچه‌سازی، مرز به‌عنوان محیط مشخص داخلی که مردم مقیم در آن کشور احساس احراز هویت می‌کنند و سهمی در یک هویت ملی دارند، مستفاد می‌شود. این خطوط مرزی می‌تواند وحدت سیاسی را در یک سرزمین که ممکن است فاقد هرگونه وحدت طبیعی یا انسانی باشد، ممکن سازد. به‌طورکلی، مرزها از یکسو باعث متمایز شدن یک ملت از دیگران می‌شوند و از سوی دیگر موجبات همبستگی آنها را فراهم می‌آورد و زمینه شکل‌گیری یک هویت ملی را در کشور به وجود می‌آورد (Ghasri, 2011, 85). این عبارات نشان می‌دهند که مرز در پیوند تنگاتنگی با ملت قرار دارد، به‌گونه‌ای که می‌توان به‌جای مرز سرزمینی از ملت صحبت به میان آورد. به عبارت بهتر، مرزها چنان با مسأله ملیت و ملت درهم تنیده شدند که صحبت کردن از ملت، مرز و مرزبندی سرزمینی را در خود به‌صورت مستتر دارد. با این توضیحات، حال به بررسی ناسیونالیسم به‌مثابه مکتبی سیاسی می‌پردازیم تا دلایل آن برای مرزبندی سرزمینی بر اساس هویت ملی را مورد واکاوی قرار دهیم.

## ۴ ناسیونالیسم

ایده مرکزی ناسیونالیسم، تصوّر هویت ملی است. پس ناسیونالیسم به مثابه یک عامل خودآگاهی سیاسی عمل می‌کند و ابزاری برای تحقق اتحاد ملی، علایق ملی و استقلال ملی است. استقلال ملی کلیدواژه‌ای است که ما را به گونه اعتقاد ناسیونالیسم به مثابه یک جنبش می‌رساند، چراکه ناسیونالیسم اعتقادی است که ملت را اصل مرکزی سازماندهی سیاسی قرار می‌دهد. این اعتقاد تلویحاً بر دو پیش-فرض استوار است: اول، مردمان در جهان به‌طور طبیعی به ملت‌های گوناگون تقسیم شده‌اند؛ دوم، ملت یک اجتماع سیاسی است که مناسب‌ترین و شاید تنها واحد مشروع حکمرانی است (Jalaeepoor & Taymoori, 2013: 11)؛ بنابراین از منظر این مکتب، تبدیل شدن افراد ساکن در روی زمین به ملت‌های جداگانه امری طبیعی است و مستلزم اکتساب حاکمیت سیاسی است. به‌طورکلی، می‌توان گفت ناسیونالیسم با نوعی منطق هویت‌مدارانه، جهان را بین ما و آنها در دو سوی خط مرزی غیر قابل نفوذ تقسیم می‌کند. به بیان دیگر، ناسیونالیسم از یکسو هویتی را ثابت فرض می‌کند؛ هویت ملت در مقام خانواده که مایملکی خاص خود دارد از قبیل زبان، خاک، فرهنگ ممتاز و تصویری مشترک از جامعه. این هویت بر پایه فرض همگنی و وحدت نهاده شده، اما درعین حال بر این فرض هم استوار است که مرز تعیین‌کننده این هویت که آن را از دومین عنصر سازنده آن، یعنی دیگری یا دیگران جدا می‌کند، خط فاصلی انحصاری است (Vaker, 2004: 264-265).

مطابق با این عبارات می‌توان گفت، آنچه پشتوانه نظری تعیین و تحدید مرز جغرافیایی را در دولت‌های ملی نزد مکتب ناسیونالیسم مشخص می‌کند، اصل ملت و هویت ملی است. به عبارتی، مرزهای ملی هستند که مرزهای جغرافیایی را مشخص می‌کنند. ارنست گلنر در کتاب *ملت‌ها و ناسیونالیسم* بیان می‌کند «ناسیونالیسم اصلی سیاسی است که بر اساس آن واحد سیاسی و واحد ملی باید با یکدیگر انطباق داشته باشند» (Grinfeld, 2004: 567)؛ بنابراین، ناسیونالیسم به مثابه نظریه‌ای تلقی می‌شود که در پی تبیین انطباق واحدهای سرزمینی و مرز آن واحدها با ملت است.

ناسیونالیسم که گاهی برای تفکیک از گونه‌های دیگر میهن‌پرستی با عنوان دقیق‌تر «ناسیونالیسم فرهنگی (قومی)» خوانده می‌شود، مکتب اصالت ملت یا مکتب «ملت‌گرایی» است که در آن کلیه پدیده‌های اجتماعی و تحولات تاریخی و کیفیات زندگانی بشر در هر زمان و مکان، با توجه به موجودیتی زنده و متکامل به نام ملت مورد تفسیر و بررسی قرار می‌گیرند (Khaniki & Aghdasi, 2016: 60).



درواقع می‌توان گفت ناسیونالیسم فرهنگی رجحانی است که فرد به‌عنوان عضو جامعه به عوامل سازنده این کلیت، اعم از مادی و معنوی می‌نهد؛ گرایشی به ارزش‌هایی بازمانده از گذشتگان و نوعی وابستگی به متعلقات گذشته و حال جامعه و ایمان به تداوم آن در آینده. ناسیونالیسم دکترینی است که سنت‌های اجتماعی خود را در قلمرو سیاست و هنر و ادبیات و خلاصه تمام جلوه‌های هویت‌آفرین از سایر جوامع و کشورها متمایز می‌داند و گاهی برتر می‌شمارد. مشترکات تاریخی، جغرافیایی، فرهنگی، اخلاقی و صور ذهنی که در اثر گذشت ایام با یکدیگر آمیخته‌اند خمیرمایه مفهوم ملت‌اند. این مفهوم برای فرد اعضای جامعه، آگاه یا ناآگاه، زنده و برجسته است که آن را در دنیای ذهن خویش احساس می‌کند و خود را از آن و آن را از خود می‌داند (Ahmadi & Derazi, 2014: 136-137). بنابراین، ناسیونالیسم قومی، مرامی سیاسی است که بر مبنای آن، تشابه فرهنگی اساسی‌ترین نوع پیوند اجتماعی به شمار می‌رود و مشروعیت آمریت در میان یک گروه از مردم بسته بدان است که اعضای این گروه دارای یک فرهنگ واحد باشند. یک واحد سیاسی مشروع از افرادی تشکیل می‌شود که از فرهنگ یکسانی برخوردارند. به عبارتی، از نگاه ناسیونالیست‌ها، هویت ملی دارای الزامات سیاسی مضمر در خود است؛ یعنی ضرورت دفاع از فرهنگ ملی با ایجاد یک دولت حامی. از این دیدگاه بسیار طبیعی است که افراد بخواهند با همانندان خود زندگی کنند، از زیستن با کسانی که فرهنگی متفاوت دارند بیزار باشند و مهم‌تر از همه، با حکومت کردن این افراد بر خود مخالفت ورزند. در ادامه مقاله، به بررسی نظرات یوهان گوتفرد هررد و یوهان گوتلیب فیخته به‌عنوان اولین و مهم‌ترین سخنگویان فلسفی ناسیونالیسم در خصوص انطباق مرز سیاسی و مرز فرهنگی می‌پردازیم.

#### ۴-۱ ناسیونالیسم و دلایل ضرورت انطباق مرز سیاسی و مرز فرهنگی

ناسیونالیسم فرهنگی بر اصولی چون سنت‌گرایی، جامعه‌گرایی، خاص‌گرایی یا بی‌همتایی فرهنگی جوامع، اندام‌وارگی اجتماعی و باورها و ارزش‌ها و فرهنگ‌های بومی تأکید می‌کند و بر نقش شور و احساسات ملی، آرزوهای مردمی و میراث قومی در رابطه با شکل‌گیری ملت تأکید دارد. این در حالی است که نهضت روشنگری بر این باور است که ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی پوشش‌های اتفاقی عقل در زمان و مکان خاص است و باید با آزاد ساختن عقل آدمی از این‌گونه قیدوبندها در پی فراهم ساختن معیارهای توجیه عقلانی در حوزه عمومی بود. اخلاق روشنگری بر عنصر عقلانیت که در میان آدمیان مشترک است، تأکید دارد و فردگرایانه، جهان‌شمول و برابری‌جویانه است؛ بنابراین اخلاق روشنگری به فرهنگ توجیهی ندارد و توصیه‌ای هم برای انطباق مرز سیاسی و مرز فرهنگی بر یکدیگر

ندارد. در واقع، لیبرال‌ها بر مبنای اخلاق روشنگری، ملت را یک اجتماع مدنی با شهروندانی - به لحاظ حقوقی - برابر در یک سرزمین خاص می‌دانند؛ بنابراین فرهنگ‌گرایی یا تأکید بر اصالت فرهنگی در واکنش به مدرنیته غربی شکل گرفته است و مخالف اصول جنبش روشنگری و مدرنیته غربی از جمله خردباوری، فردگرایی و عام‌گرایی است. از منظر ناسیونالیسم ارزش و شایستگی نه در اشتراکات بلکه در تمایزات است. به این ترتیب، اخلاق جمع‌گرایانه ناسیونالیستی در برابر فردگرایی اخلاق روشنگری قرار می‌گیرد.

در دوران جدید، ریشه تقابل میان جمع‌گرایی و پذیرش فردیت مبتنی بر عقلانیت به نهضت رمانتیسیسم و مشخصاً یوهان گوتفرد هررد بازمی‌گردد. از نظر رمانتیک‌ها انسان به معنی فردی که دارای حقوق است معنی ندارد؛ انسان جزئی از ملت است و بدون ملت تعریف نمی‌شود. علاوه بر این، آنها به پیروان قرارداد اجتماعی و متفکران روشنگری این انتقاد را دارند که انسان‌ها را بنا بر طبیعت‌شان صرفاً معقول و منطقی در نظر می‌گیرند، در صورتی که رمانتیک‌ها این نگاه به انسان را انتزاعی می‌دانند و قوه احساس و عاطفه را جایگزین آن می‌کنند. به عقیده آیزایا برلین، رمانتیسیسم نگرشی است علیه کارایی عقل (هوش یا شعور طبیعی، ابزاری و غریزی)، روشنگری و جهان‌شمول‌گرایی که بر ایمان، اشراق، شورمندی، اراده و احساس تأکید دارد (Berlin, 2008: 32)؛ بنابراین اخلاقی که بر ناسیونالیسم تأکید دارد، اخلاقی است که از درون رمانتیسیسم بیرون آمده است. به عبارتی، اخلاق رمانتیسیسم از شرایط ایده‌آلی برای فراهم ساختن قاموس و سبک ویژه ناسیونالیسم برخوردار است.

#### ۴-۲ هویت فرهنگی

برای هررد ملت واحد اساسی و بنیادی بشر است، چراکه هویت فردی به طرز گسترده‌ای وابسته به فرهنگ است (White, 2005: 167). برلین، هررد را یک متفکر ضد روشنگری معرفی می‌کند. هررد این ضدیت را با به پرسش کشاندن ایده «پیشرفت به سوی ایده‌آل‌های جهان‌شمول» نشان می‌دهد. او با نفی حقیقت، ضرورت و شمولیت مورد ادعای روشنگری تأکید می‌کند که ناسیونالیسم نه تنها یک انحراف نیست بلکه بیان معتبر اجتماع و حس تعلق جمعی ماست (Ibid: 170). در واقع هررد با به چالش کشاندن جهان‌شمولیت روشنگری، اطلاق ارزش‌های مدرنیته و ادعای یکپارچگی تمام افراد جهان و به تبع آن اعلام یک مدل جهانی پیشرفت را انکار می‌کند و در مقابل آن، بر نیاز به درک هر فرهنگ در شرایط منحصر به فرد خود به عنوان یک وحدت ارگانیک تأکید می‌کند. او در اثر

خود، در باب فرهنگ سیاسی و اجتماعی، بیان می‌کند که هر ملّتی مرکز سعادت را در درون خود دارد، همان‌گونه که هر حوزه‌ای مرکز ثقل خود را دارد (Herder, 1969: 185).

هردر با این اعتقاد اولویّت هستی‌شناختی ملّت را در برابر طبیعت جهان‌شمول انسانِ مدنظر فیلسوف روشنگری قرار می‌دهد. او این تقابل را با نفی طبیعت جهان‌شمول انسانی انجام می‌دهد. بدین معنی که طبیعت انسان، آن‌گونه که فیلسوفان روشنگری می‌گویند، امری مطلق و یکسان برای همه انسان‌ها نیست؛ بلکه شبیه به خاک رُسی است که تحت شرایط و نیازهای مختلف شکل‌های مختلفی به خود می‌گیرد (White, 2005: 171). او استدلال می‌کند که هر ملّتی تجسّم یک فرهنگ منحصربه‌فرد و شیوه خاصی از زندگی است. به این ترتیب هر فرهنگ، یا به بیان هردر هر «volk»، به‌عنوان تجلّی و بیان منحصربه‌فرد انسانیت یا ذات انسانی مورد توجّه قرار می‌گیرد که اصیل‌ترین افق را برای درک و تفسیر جهان برای فرد فراهم می‌سازد. در انگاره هردر هر «فولک» یک اجتماع زبانی متمایز است و واژه «volksgeist» (روح مردم)، همان هویت ارگانیک مردم است که در فرهنگ و به‌ویژه در زبان آنها بازتاب می‌یابد (Hywood, 2012: 159).

#### ۴-۳ زبان

زبان در قاموس فکری هردر جایگاهی مرکزی به خود اختصاص داده است؛ چراکه زبان با نحوه درک و تجربه جهان ارتباطی بسیار نزدیک دارد. مثلاً دامنه و ساختار واژگانی که به کار می‌بریم بیانگر توانایی ما در توصیف تجربیاتمان است. این واژگان معنای خود را از یک جامعه معنایی می‌گیرد که شبکه‌ای از هم‌زبانان است (Navakhtimoghaddam, 2010: 353). هردر این مضمون را این‌گونه مطرح می‌کند: «فرد برای بیان خود به مجموعه‌ای از معانی احتیاج دارد. او این کار را تنها با نمادهایی می‌تواند انجام دهد که از سنین کودکی آموخته است. این نمادها به‌نوبه خود دارای پیرنگی از معانی ضمنی، فهم‌های مشترک، ارزش‌های جمعی و تلاش‌های مشترک و به‌طور خلاصه روش جامع زندگی است» (Cluver, 2013: 13). در واقع از این منظر، وجود انسانی در سرشت خود، یک مخلوق جمعی است و واژه‌ها همدمان سپیده‌دم زندگی هستند. به سخن فیخته، زبان جزء مکمل فعالیت آگاهانه و توسعه و تکوین انسان‌هاست. زبان تجسّم تجربه جمعی ملّت و منتقل‌کننده تفسیر جمعی ملّت از واقعیت است (Fichte, 1968: 78). در این نگرش، فرهنگ معنوی و روحی و به‌طور خاص تفکر در زبان ابتدایی نه فقط بر زندگی تأثیرگذار است بلکه خود زندگی کسانی است که در این سبک از فرهنگ قرار دارند. در واقع، تصوّر انسان پیش از زبان مهمل است، زیرا انسان با قابلیت زبانی خود تعریف می‌شود. به عبارت بهتر، هردر زبان را ابزاری در نظر نمی‌گیرد که انسان آن را برای اندیشه

و تفکرات از پیش داده شده‌اش به کار گیرد، بلکه آن را به گونه‌ای تکوینی مورد بررسی قرار می‌دهد. نزد هردر، زبان ترجمان تمامی احساسات، تفکرات و تجربه‌های زیستی و انسانی گروه‌هاست. در اینجا تأکید بر گروه‌های انسانی است و نه فرد، چراکه احساسات، تفکرات و تجربه‌ها اموری هستند که در اجتماع محل بروز دارند و پدیده‌های جمعی محسوب می‌شوند و در ارتباط با دیگران معنا می‌یابد (Lameei & Kalabasiastari, 2012: 57-58)؛ بنابراین، وجود انسانی از افق‌های فرهنگی خاص شکل گرفته است. انسان‌ها متعلق به مکان و زمان خاصی هستند و این اجازه می‌دهد که آنها معنای خود از جهان را شکل دهند. هردر بر ضرورت درک هر فرهنگ به صورت مستقل و به عنوان یک کل زنده (organic unity) تأکید دارد. هر ملت نمایانگر فرهنگ و شیوه زندگی منحصر به فردی است و بنابراین تجلی یگانه‌ای از جوهره انسانی است. ملت اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین افق را برای درک و تفسیر ما از جهان فراهم می‌کند و تنها هنگامی که به ملتی خاص تعلق داشته باشیم می‌توانیم از جهان هستی درکی داشته باشیم.

زبان نزد فیخته، همانند هردر، مترادف تفکر است که آن را فقط در جامعه می‌توان آموخت. بدیهی است که در این صورت زبان مؤلفه تمایزبخش افراد باشد. مؤلفه تمایز میان افرادی که در آن زبان رشد کردند و دیگرانی که خارج از آن زبان هستند (Fichte, 1968: 91)؛ بنابراین، زبان شاخص فردیت و هویت ملت‌ها و فرهنگ‌هاست. حدس زدن دلالت‌های این دیدگاه‌ها چندان دشوار نیست. اگر زبان تفکر است و اگر آن را تنها در جامعه می‌توان آموخت، بنابراین هر جامعه‌ای وجه تفکر خاص خود را دارد. به این ترتیب هر زبانی تجلی و بیان ارزش‌ها و آرا و رسوم و سنت‌های یک جامعه منحصر به فرد است. در این رویکرد، جامعه بیش از مجموع صرف همه این اجزا هست و وحدتی از آن خود دارد. از دیدگاه فیخته «زبان تجسم تجربه جمعی ملت و منتقل‌کننده تفسیر جمعی ملت از واقعیت است. چنین جامعه‌ای لزوماً جامعه‌ای ملی است» (Ibid: 78).

پیام اصلی رمانتیسیم آن بود که بشر از افراد ذره‌ای که عقل جهان‌شمول ذاتشان را شکل می‌دهد و خصوصیات زمانی و مکانی‌شان فاقد اهمیت است تشکیل نمی‌شود، بلکه برعکس از ملت‌ها یا فرهنگ‌ها تشکیل می‌شود. از منظر ناسیونالیست‌های رمانتیک بنیاد بشریت بر پایه ملت‌ها نهاده شده است، لذا وجود آنها امری اتفافی و فاقد اهمیت اخلاقی نیست. تنوع فرهنگی در سرنوشت ما مقدر شده است و انسان‌ها فقط از طریق فرهنگ‌های ملی خود می‌توانند کمال یابند.

#### ۴-۴ حس تعلق جمعی

در فلسفه اخلاق ناسیونالیستی هردر، پیامد وجود فرهنگ و زبان مشترک «احساس تعلق جمعی» است. این اخلاق بر انسان به عنوان موجودی دارای درک حسی تأکید دارد. در این قاموس، احساس تعلق اجتماعی تنها منبع انسجام اجتماعی نیست، بلکه این حس تعلق شرط لازم برای قابلیت بهبود خود و تحقق معانی است. در واقع، «من» تنها بر اساس «ما» و درون ما است که می تواند بدرخشد (Cluver, 2013: 13). هردر ضرورت یک جامعه مشترک را درک می کند که مستلزم چیزی بیشتر از حقوق و رویه برابر است، حقوق و رویه ای که هرگز نمی تواند یک حس مشترک از وفاداری و تعلق را ایجاد کند. برای هردر این ملت است که برای ما حس مثبتی از همبستگی ایجاد می کند و این یک واحد بشری طبیعی و نه مصنوعی است (White, 2005: 172). به این ترتیب یک قوم، طبیعی ترین شکل دولت با یک شخصیت ملی معرفی می شود. از منظر هردر، فرمانروایی ای که از یک قوم تشکیل شده است در واقع یک خانواده است، یک خانواده در کاملترین وجه خودش که بر طبیعت خودش متکی است (Patten, 2010: 3). هر ملتی باید دولت خودش را داشته باشد. بدون داشتن یک هویت ملی مشترک، دولت هیولایی است که قوانینش را از بیرون تحمیل می کند. در این انگاره، دولت و جامعه سیاسی دیگر میانجی و داور صرف منافع و منازعات نیست، بلکه در اینجا جامعه سیاسی آمریت را به دست فرهنگ می سپارد.

به این ترتیب احساسات و خاص گرایی به عنوان دو مؤلفه مرتبط با یکدیگر مورد ستایش قرار می گیرند. بدین معنا که احساسات به جوامع خاص و فرهنگها مربوط می شوند. فرهنگها دقیقاً عبارتند از اجتماعاتی که با احساسات مشترک ایجاد می شوند و تداوم می یابند، احساساتی که در درون هر فرهنگ فقط میان اعضا مشترک است. این احساسات بر دلیل استوار نیستند، زیرا اگر دلیل می داشتند همه باید یکسان بدان تن درمی دادند. از این نگاه، عقلانیت اساساً نمی تواند مبنای عضویت در باشگاههای انحصاری باشد؛ اما احساسات می توانند چنین کارکردی داشته باشند. ملتها باشگاههای انحصاری اند. آنها بر احساسات بنا شده اند، بدین سبب که فقط احساسات می تواند با جدایی ملتها از یکدیگر سازگار باشد (Gelner, 2009: 81-82).

فیخته که خود از آرای هردر متأثر است، اتحاد ملت بر اساس زبان را در خطابه سیزدهم خود با عنوان «خطاب به ملت آلمان» در سال ۱۸۰۶ چنین مطرح کرد:

بدون شک اولین، اصلی ترین و واقعی ترین مرز مرزهای داخلی دولت هاست. آنهایی که به یک زبان مشابه تکلم می کنند و از طریق پیوندهای نامرئی متعدد طبیعی به هم پیوند

می‌یابند. پیوند از طریق زبان مدت‌ها قبل از شروع هنر انسانی آغاز شده است، آنها یکدیگر را می‌فهمند و این قدرت را دارند که خود را قابل فهم سازند، آنها به یکدیگر تعلق دارند و طبیعت آنها را همچون کلی لایتجزا گرد آورده است، تنها وقتی ملتی یا افرادی به خود واگذار شدند، خواهند توانست طبق خصیصه‌های ویژه‌ای که دارند خود را و آرمان‌های خود را محقق سازند و تنها وقتی هر فرد بتواند ویژگی‌ها و خصیصه‌های فردی خود را در هماهنگی با ویژگی‌های مشترک ملت خود تجلی دهد، تنها در آن صورت است که تجلی الوهیت خود را در آینه‌ی واقعی‌اش به آن صورت که باید باشد ممکن و عملی خواهد ساخت (Fichte, 1968: 238).

به این ترتیب می‌توان مبنای هنجاری دولت-ملت را در اندیشه فیلسوفان رمانتیک، اخلاق «شهروندی از طریق ریشه‌ها» نام نهاد (Gelner, 2009: 85).

#### ۴-۵ پذیرش تنوع و تساوی ملت‌ها

اخلاق ناسیونالیستی در انگاره هردر و فیخته به صورت تجلیل تنوع فرهنگی بروز می‌کند، بدان معنی که هیچ گروه قومی را برتر از دیگران به شمار نمی‌آورد. هردر بشریت را مرکب از انواع گروه‌های فرهنگی می‌داند که هر گروه روح جمعی خاص خود را دارد. از منظر او تجلیات واقعیت برای هر فرهنگ متفاوت است و ترجمه آنها به یکدیگر منجر به کشته شدن آن تفاسیر و تجلیات و تجربه‌ها می‌شود. به همین دلیل، وی با یکسان‌سازی فرهنگی و از میان برداشتن تفاوت‌های ملی و محلی به شدت مخالفت می‌کند و بر این باور است که هر قوم و جماعتی دارای روح قومی ویژه‌ای است که عمدتاً در ادبیات و زبان آن قوم تجلی می‌یابد و باید محترم شمرده شود؛ او در واقع این تنوعات را ناشی از نظمی طبیعی می‌داند که دولت نباید آن را بر هم بزند. این وضعیت بیانگر رواج گونه‌ای از واحدهای سیاسی-فرهنگی است که «ملت-کشور» خوانده می‌شوند و در درون، همگون و فاقد تمایزات است. هردر بزرگ شدن دولت به واسطه اختلاط نژادهای مختلف را امری مغایر با هدف دولت می‌داند و آن را عملی وحشیانه می‌خواند. به این ترتیب یک واحد سیاسی، اجتماعی تعریف می‌شود که از نقطه نظر احساسی، برای افرادی که دارای «ریشه»های یکسان‌اند، اجتماعی اجباری به شمار می‌آید.

## ۵ تعارضات ایده ترسیم مرزهای سیاسی بر اساس مرزهای فرهنگی

دیدگاه ناسیونالیسم مبنی بر ضرورت انطباق مرزهای سیاسی بر مرزهای فرهنگی و زبانی چالش‌های بسیاری را برمی‌انگیزد. این چالش‌ها را در دو دسته نظری و عملی می‌توان طبقه‌بندی کرد. از بُعد نظری، ملاحظه می‌شود که در بحث از هسته انسانیت، هر دو بر فرهنگ و زبان تأکید می‌ورزد. او با نفی طبیعت جهان‌شمول برای انسان، او را فراورده‌ای فرهنگی در نظر می‌آورد. از این منظر می‌توان گفت هر دو دچار نوعی تقلیل‌گرایی می‌شود که در آن سیاست و اقتصاد جایگاه و نقش مهمی در ساختار جامعه و شکل‌دهی به انسان ندارد و فقط فرهنگ حائز اهمیت است. این در حالی است که فرهنگ در تعامل با سایر عوامل اجتماعی هویت و زندگی جمعی انسان را شکل می‌دهد. مسأله دیگر تصویری است که هر دو از مردم و فرهنگ‌های آنان ارائه می‌دهد. در این تصویر، ملت‌ها واحدهای طبیعی همچون واحد خانواده تلقی می‌شوند. به پنداشت او عضویت در ملت از وفاداری سیاسی و تعهدات داوطلبانه ناشی نمی‌شود بلکه از هویت قومی برمی‌خیزد که تا حدی به ارث برده‌اند. از این رو، ملت‌های فرهنگی خود را گروه‌های خویشاوندی گسترش‌یافته‌ای می‌دانند که نژاد و تبار مشترکی دارند. این تصویر دسته‌بندی‌های درون یک فرهنگ را نادیده می‌انگارد، در حالی که این دسته‌بندی‌ها و رقابت‌ها و تعارضات ناشی از آن در زندگی سیاسی یک ملت نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند. برای نمونه، در شرایط امروز لیبی، دو ناحیه شرقی و غربی در عین حال که هر دو دارای فرهنگ و زبان عربی هستند به‌طور تاریخی با هم در رقابت بوده‌اند و امروزه به ستیزی مهلک با یکدیگر برخاسته‌اند (Carboni & Moodi, 2018: 456-490).

از بُعد عملی، مشکل این است که ترسیم یا تصحیح مرز کشورها بر مبنای خطوط تمایز فرهنگی نه تنها در قرن هجدهم بلکه امروزه نیز به معنای نسخه‌پیچی برای منازعات بی‌پایان در سطح بین‌المللی است. مرز فرهنگ‌ها متخلخل بوده و درهم‌پیچیده‌اند. جزایر فرهنگی در درون یک فرهنگ بسیارند و بسیاری از خرده‌فرهنگ‌ها خود داعیه خودبسندگی دارند. شاید تلقی هر دو مربوط به قرن هجدهم تا حدی درست بود، یعنی عصری که قومیت‌های متمایز و مختلف -انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و ...- ویژگی‌های ملی خاص خودشان را دارا بودند و هر دو قادر نبودند جوامع چندفرهنگی و اختلاط مداوم جمعیت‌ها، سرمایه‌داری فراملی و به چالش کشیده شدن حاکمیت ملل توسط اتحادیه اروپا را پیش‌بینی کند؛ اما امروزه شرایط دگرگون شده است. موج مهاجرت‌ها پیچیدگی مرزهای قومیتی و فرهنگی را دوچندان کرده است. فرایند جهانی‌شدن تشابهات فرهنگی را فزونی بخشیده، خودبسندگی اقتصادی را تقریباً ناممکن ساخته و ارتباطات سیاسی و اجتماعی در سطح جهان را بسیار افزایش داده

است (Ritzer & Dean, 2019: 109-110). چنانکه دیدیم هر در اختلاط قومیت‌ها و تشکیل دولت‌های بزرگ برای در بر گرفتن همه آنها را ستمی بزرگ می‌شمارد، اما این نگرش با واقعیت شکل‌گیری واحدهای منطقه‌ای در جهان امروز و تأسیس نهادهای بین‌المللی برای اداره برخی از امور که قبل از این در حیطه حاکمیت دولت‌ها بودند مغایر است. کاریست مطلق و بدون قید و شرط نظریه ناسیونالیسم در باب مرزهای سیاسی مجادلات و جنگ‌های داخلی و خارجی بی‌شماری را سبب خواهد شد.

## ۶ نتیجه‌گیری

مفهوم مرز به‌عنوان مهم‌ترین عامل شمول و دربرگیری شهروندان از یک سو و طرد و دگرسازی بیگانگان از سوی دیگر، مورد توجه مکاتب سیاسی مختلف بوده است و این مکاتب هر یک به نحوی کوشیده‌اند این واقعیت را که از ابتدای تاریخ مدون بشر تا به امروز وجود داشته و پس از قرارداد وستفالی در قرن هفدهم اهمیت بیشتری یافته است، به‌گونه‌ای تبیین کنند. ناسیونالیسم یکی از مهم‌ترین مکاتبی بوده است که با مطرح کردن ایده ضرورت تطابق مرزهای سیاسی با مرزهای فرهنگی و زبانی، توجه بسیاری را در عصر مدرن به خود جلب کرد و مبنای تشکیل دولت مدرن در بسیاری از کشورهای اروپای غربی شد. این ایده اکنون نیز مبنای دولت‌سازی در برخی از نظریه‌ها به شمار می‌آید.

مبنای نظری مفهوم مرز در ناسیونالیسم را در فلسفه هر در، به‌عنوان یکی از نخستین و مهم‌ترین نظریه‌پردازان ناسیونالیسم، می‌توان یافت. او با معیار قرار دادن ایده‌آل‌های جهان‌شمول روشنگری و سپس تقسیم فرهنگ‌ها به توسعه‌یافته و ابتدایی مخالف است. آنچه وجود دارد فرهنگ‌های متفاوت است و نه فرهنگ‌های پیشرفته یا عقب‌مانده. هر در بر اهمیت احساس تعلق و وفاداری در جوامع خاص تأکید می‌ورزد. به باور او، هر فرهنگی دارای نبوغ خاص خود است که بیان منحصربه‌فرد از انسانیت را ارائه می‌کند. او معتقد است که ما تنها می‌توانیم نسبت به کسانی که به ما نزدیک هستند از جمله فرزندان، دوستان و همسایگانمان احساس وفاداری داشته باشیم. تنها در این جامعه اخلاقی خاص است که ما می‌توانیم در مورد دیگران احساس مسئولیت داشته باشیم. به همین ترتیب، وی اظهار می‌کند که عشق به دوستان و خانواده بسیار عمیق‌تر و واقعی‌تر از عشق به بشریت است، زیرا ما فقط در متن شخصی و خاص می‌آموزیم که عشق چیست.



این نقد البته بر نگرش ناسیونالیسم درباره مرز وارد است که نقش واقعیت‌های سیاسی و اقتصادی و رخداد‌های تاریخی در تعیین مرزهای سیاسی کشورها را نادیده می‌انگارد و آن را به یک مقوله و آن هم فرهنگ تقلیل می‌دهد. این نگرش حتی به فرهنگ هم رویکردی ساده‌انگارانه دارد و آن را در یک جامعه قومی یا ملت، امری یکدست می‌پندارد و مرز فرهنگ‌ها را متصل می‌شمارد. خرده‌فرهنگ‌ها، واقعیت وجود جوامع چندفرهنگی و نیاز جوامع به ایجاد نهادهای حکمرانی فوق ملی (اعم از بین‌المللی یا منطقه‌ای) را در نظر نمی‌گیرد. دیدگاه ناسیونالیستی درباره مرز پیامدهای هنجارین عیدیه‌ای را در بر دارد که تکثیر کشمکش‌های داخلی و بین‌المللی از آن جمله است. با این حال، معیار فرهنگی ناسیونالیسم اگر مطلق انگاشته نشود و در برابر واقعیت‌های موجود از انعطاف لازم برخوردار باشد، می‌تواند به‌عنوان یکی از شاخص‌های مورد استفاده در تعیین مرزهای سیاسی به کار آید.

#### کتابنامه

1. Abdekhodae, M. (2014). Modern Government, Civilization Government. *Philosophy and Theology Quarterly*, 19(3), 97-122. [in Persia].
2. Ahmadi, N. & Derazi, A. (2014). Azerbaijan and National Identity. *National Studies Quarterly*, 57(1), 121-147. [in Persia].
3. Badiie Azandahi, M. & Mirahmadi, F. (2016). Analyzing Views and Emerging Issues in Border Studies. *Human Geographic Research Quarterly*, 48(3), 541-555. [in Persia].
4. Badiie Azandahi, M., Ahmadi Firoozjani, M. & Ansarizade, S. (2013). Explaining the Border's Concept in Iran's Cyber-Political Space. *the Iranian Geographic Society Quarterly*, 11(36), 291-313. [in Persia].
5. Barnard, F.M. (1969). *J. G. Herder on Social and political culture*. Cambridge: Cambridge University Press.
6. Carboni, A. & Moody, J. (2018), Between the Cracks: Actor Fragmentation and Local Conflict Systems in the Libyan Civil War, *Small Wars & Insurgencies*, 29(3), 456-490.
7. Culver, A. (2013). *Herder's romantic vision: organicism, pluralism, and belonging*. Presented at the Western Political Science Association. Johns Hopkins University, 1-44.
8. Ebrahimgol, A. & Karimi, S. (2015). Conflict of Territory Integrity and Human Rights. *International Politics Research*, 15(2), 1-27. [in Persia].
9. Fichte, J. (1968) *Addresses to the german nation*. Ed George A. Kelly. New York: Harper Torch Books.

10. Gelner, E. (2009). *Nationalism*. Translation by Seyyed Mohammad Ali Taghavi. Markaz publication. [in Persia].
11. Grinfeld, L. (2004). Nation, Origins, Definitions, Types., *Encyclopedia of nationalism*. under the supervision of Alexander Matil, Translation by Nasrin Tabatabaei, Publications of the Ministry of Foreign Affairs Special Library. [in Persia].
12. Hafeznia, M. & Rahimi, H. (2005). Space Reflection on the Functional Transformation of the Jolfa Border after the Collapse of the Former Soviet Union. *Geographic Research Quarterly*, 53(37), 1-20. [in Persia].
13. Hywood, A. (2011). *Politics*, Translation by Abdul Rahman Alam, Ney Publication. [in Persia].
14. Jaafari Veldani, A. (2000). The Border and the Formation of a Government in the Contemporary World. *Middle East Studies Quarterly*, 22(1), 315-320. [in Persia].
15. Jalaeepoor, H. & Taymoori, S.R. (2013). The Globalization of Politic and the Challenge of the State and Territory Weber. *Journal of Social Studies and Research in Iran*, 2(4), 627-645. [in Persia].
16. Khalijie'e Oskoe, M. & Arastoo, A. (2009). Nationalism and Islamic Unity, interaction or opposition?. *National Studies Quarterly*, 10(4), 159-180. [in Persia].
17. Khalili, M. (2011). The concept of the territory in the constitution of the Islamic Republic of Iran. *the geographical boundary/Belief Boundless*, 20(58), 7-45. [in Persia].
18. Khaniki, H. & Aghdasi, V. (2016). Iranian Nationalism and Political Modernization in the Iranian Press. The Analysis of the Discourse of Malekul Shahari Bahar Articles in the Nobahar Newspaper. *Cultural and Communications Studies Quarterly*, 12(45), 45-68. [in Persia].
19. Lameie, A. & Kalabasi, H. (2012). Essays on Herder's Philosophy of History. *Systematic Western Philosophy Quarterly*, Institute for Humanities and Cultural Studies, 3(1), 55-76. [in Persia].
20. Mojtahedzade, P. (1997). Geography and Politic in the Realm of Reality. *Political-Economic Information Quarterly*, 2(119-120), 34-44. [in Persia].
21. Navakhti Moghadam, A. (2010). Language and Nationalism. The Place of Language in the Middle East Nationalist Movement. *Political Quarterly*, 40(4), 351-370. [in Persia].
22. Patten, A. (2010). Department of Politics, Imprint Academic Ltd. Princeton University, 31(4). 1-45.

23. Sobhani, J. (1985). Islam and the World-View Theory. *the Light of Science*, 2(14), 18-29. [in Persia].
24. Ritzer, G. & Dean, P. (2019), *Globalization: The Essentials*, 2nd Ed., New Jersey: Wiley-Blackwell.
25. Vaker, R. (2004). Postmodernism, *the Encyclopedia of nationalism*, under the supervision of Alexander Matil, the Translation of Mahboubeh Mohajer, Publications of the Ministry of Foreign Affairs Special Library. [in Persia].
26. White. R. ( 2005). *Herder: on the ethics of nationalism*. Humanitas. XVIII(1-2). 166-181
27. Zargar, A. (2007). Normative Theory of International Relations in the Contemporary World. *Foreign Policy Quarterly*, 3(21), 599- 636. [in Persia].
28. Zarghani, S. H., Aazami, H. & Lotfi, A. (2013). Examining the Border Management Practices and Policies and its Role in the Border Security Case Study: Eastern Border of Iran (Khorasan Razavi-Afghanistan). *Geography and Regional Development Magazine*, (20), 83-108. [in Persia].

